



رادمردی و جانبداری از حق

نتیجه گیری از داستانهای شاهنامه فردوسی

(۵)

ب - سیاوش

چنانکه در داستان سیاوش و سودابه دیدیم، سیاوش پاکدامن و پاک نهاد به تهمتی گرفتار آمد و کیکاوس هم تحمل ننگ سودابه را نداشت. هم بفرزند و هم به زن مهر می‌ورزید. موبدان و بزرگان چاره کار را در سوگند آتش دانستند و گفتند: چنین است فرمان چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند کی کاوس این راه چاره را بیسندید و با خود اندیشید که: مگر آتش تیز پیدا کند گنهکار را، زود رسوا کند سودابه نیرنگ ساز که گناه را از خود میدانست و بیم داشت به شاه گفت: من بد نامی و ننگ را تحمل کرده‌ام و رسوا شده‌ام. نخست باید سیاوش به سوگند آتش تن در دهد.

سیاوش با اطمینان پاکدامنی خود قبول کرد و با جامه سپید با آتش اندر شد. دشت و هامون پر از مردم نظاره بود که:

ز آتش برون آمد آزاد مرد
لبان پر زخنده برخ همچوورد
با اینکه بخواهشگری سیاوش، کی کاوس که بهانه‌ای می‌خواست از کیفر سودابه در گذشت و سیاوش بدی را به نیکی پاداش کرد باز هم سیاوش خود را از توطئه سودابه ایمن نمی‌دید. در این هنگام افراسیاب بجنگ ایران تاخته بود. سیاوش برای دور بودن از معرکه، داوطلب مقابله با افراسیاب گردید:

* آقای دکتر محمود شفیهی برنده جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۲ از پژوهندگان دانشمندان معاصر.

بدین کار همدستان شد پدر
که بندد بر این کین سیاوش کمر
در این جنگ رستم، طوس، گودرز و گیوهم همراه سیاوش بودند سپاه توران شکست
خورد و زینهار خواست. سیاوش با رایزنی و صلاح بینی رستم و دیگر سرداران با تورانیان
پیمان بست و مردانی بزینهار گرفت.
ولی کیکاوس پیمان را نپذیرفت و به گفتار رستم که در این باره پیامبر سیاوش بود
نیز توجهی نکرد و رستم را گفت:

تو ای در پیمان تاسپهدار طوس
بیند بر این کار بر پیل کوس
رستم که از پذیرفته نشدن پیمان آزرده خاطر بود از این اهانت آزرده تر گشت و گفت:
اگر طوس جنگی تر از رستم است
چنان دان که رستم بگیتی کم است
شاه در پاسخ سیاوش چنین نوشت:

تو با خو برویان بر آمیختی
سپه طوس راده تو خود باز گرد
بیازی و از جنگ بگریختی...
نه ای مرد پر خاش و زنگ و نبرد
سیاوش دل آگاه، پیمان شکنی را خلاف مردانگی و مصلحت کشور دانست. زینهاریان
را باز گردانید، سپاه را به طوس نوذر سپرد و خود ناگزیر به توران آهنگ کرد و برای
افراسیاب پیام فرستاد که:

یکی راه بگشای تا بگذرم
بجایی که کرد ایزد آبش خورم
چون سیاوش بتوران رسید ابتدا مورد مهر و احترام افراسیاب و پیران بود، جریره
دختر پیران و فرنگیس دختر افراسیاب را باو دادند. «گنگ دژ» و «سیاوش گرد» را بنا کرد
و در سیاوش گرد به فرمان افراسیاب فرمانروایی داشت:

بایران و توران بر رستان
شد آن شهر خرم یکی داستان
ولی سر انجام از حسد سرداران افراسیاب، بویژه برادرش گرسیوز، در امان نماند.
افراسیاب را وادار بجنگ با سیاوش کردند. شاهزاده با وجود دلیری فراوان گرفتار شد و
بحیلۀ گرسیوز بدنهاد «گروی» زشت خوی:

جدا کرد از سرو سیمین، سرش
همی رفت در طشت، خون از برش
جنگهای ایران و توران بخونخواهی سیاوش و هنر نمایهای رستم از این هنگام آغاز
یا با عتباری تجدید شد.

۸- اگر بزرگان و پهلوانان هم به بیدادی روی آورند مورد

نکوهش اند:

الف - جمشید

چون در پادشاهی جمشید پیشدادی سالیان دراز مردم بیمارگ زیستند و همه کارها به

آرامش می گذشت شاه را غروری فرا گرفت:

بگیتی جز از خویشتن را ندید
ز یزدان پیچید و شد ناسپاس
گسست و جهان شد پراز گفتگوی
بر آورده بروی شکوه بدی

یکایک^۱ به تخت مهی بنگرید
منی کرد آن شاه یزدان شناس
چو این گفته شد فر یزدان از اوی
همی کاست زو فره ایزدی
ب - کیکائوس :

۱ - چون کیکائوس آهنگ مازندران کرد زال و دیگر بزرگان او را گفتند:
سپه را بدان سو نباید کشید
شاه نشیند و لشگر بمازندران برد و گرفتار شد تا بکوشش رستم از آن بندرهایی یافت
که در گفتار پیشین بدان اشارتی کرده ایم .
۲ - بهنگام لشگر کشی سهراب بایران ، چون رستم دیرتر بدربار آمد کی کائوس بروی
بر آشت و طوس را فرمان داد که رستم را ببر و بدار بیاویز . رستم بخشم از بارگاه بیرون
آمد و گفت:

مرازور و پیروزی از داورست
زمین بنده و رخس گاه من است
نه از پادشاه و نه از لشکر است
نگین گرز و مغفر کلاه من است
اما گیو و گودرز و دیگر بزرگان کناره گیری رستم را بویژه در آن هنگام بصلاح کشور
نمی دیدند . با اجازه شاه بدنیال رستم رفتند و از او خواهش کردند که نزد کائوس
باز گردد :

چنین دید رستم در آن کار روی
که برگردد ، آید بدربار اوی
۳ - داستان سودابه و سیاوش در اثر زود باوری و ساده دلی کی کائوس آغاز شد و
اوج گرفت تا بدانجا که شاهزاده آزرده خاطر گشت و بجنگ تورانیان تن در داد و گفت:
مگر کم رهایی دهد دادگر
ز سودابه و گفتگوی پدر
باز چون در جنگ پیروز گردید بی اعتنایی کی کائوس خودکامه به مصلحت اندیشی
سیاوش و رستم و دیگر سران سبب شد که سیاوش بکشور بیگانه پناهنده شود و با خود بگوید:
شوم گوشه ای یابم اندر جهان
که نامم ز کائوس ماند نهان

ج - کیخسرو بهنگام ترك پادشاهی:
گفتیم که کیخسرو پس از کشتن افراسیاب و بعد از مرگ کی کائوس چنین پنداشت که
مبادا چون جمشید پادشاهی مفرور شود بویژه اندیشید که اثر خوی دو نیای او کی کائوس و
افراسیاب در خون او باقی است:

ز يك سو چو کائوس دارم نیا
دگر سوی توران پر از کیمیا
صلاح خود را در کناره گرفتن از شهر یاری و روی آوردن بدرگاه یزدان دید لیکن
بزرگان مانند زال و گودرز او را از این اندیشه نکوهش می کردند و می گفتند که ترك شاهی

و روی بر تافتن از کار و کوشش بآیین ایرانی ناپسند است :

گر این باشد ای شاه سامان تو
نگردد کسی گرد فرمان تو...
وگر نیز جویی چنین راه دیو
ببرد ز تو فر گیهان خدیو

د - سام دررها کردن زال به البرزکوه:

زال با موی سپید از مادر بزاد:

بچهره نکو بود مانند شید
ولیکن همه موی بودش سپید

سام چنین کودکی را دیو زاد و سبب ننگ نژاد خود می پنداشت :

چه گویم که این بچه دیو چیست؟
بلنگ دورنگ است یا آدمی است؟

سام کودک شیر خوار را به البرزکوه برد ورها کرد و میدانیم که سیمرخ زال را پرورد

تا سام پشیمان گشت و باز آمد و فرزند را ببرد. پشیمانی سام بدین گونه رخ داد که در

خواب جوانی بدو گفت:

که ای مرد بی باک ناپاک رای
زدیده بشستی تو شرم خدای...

پسر گر بنزدیک تو بود خوار
مر او هست پرورده کردگار

ه - رستم بخودی خود سودابه را کشت :

سیاوش در توران گرفتار آمد و بر شک و کین گرسیوز بدنهاد کشته شد:

بریدند از تن سر شاهوار
نه فریادرس بود نه خواستار^۲

خبر کشته شدن سیاوش چنان اثری شوم و ناگوار در ایران داشت که:

پراکند کاوس بر تاج خاک
همه جامه خسروی کرد چاک

ایرانیان همه در این سوگ هم آهنگ بودند که:

دربغ آنچنان نامور شهریار
که چون او نبیند دگر روزگار

برای رستم، پرورش دهنده سیاوش، این سوگ دردناکتر بود چنانکه سوگند یاد کرد که

ساز جنگ از تن برنگیرم:

مگر کین آن شهریار جوان
بخواهم از آن ترك تیره روان

رستم آگاهی داشت که موجب کشته شدن سیاوش این شد که او از اتهام سودابه

آزرده گردید و از همین روی برای دورماندن از نیرنگهای دیگر سودابه آهنگ جنگ با

افراسیاب کرد. سپس این آزردهگی با پیمان شکنی خواستن کی کی کاوس از او چنان شدت

گرفت که چاره خود را پناه بردن به توران زمین دید .

رستم می دید کی کاوس چنان در بند مهر سودابه است که او را بجزای چنان گناهی

نابخشودنی نرسانید. از این روی خود آهنگ کیفر سودابه کرد:

تہمتن برفت از بر تخت او (کاوس)
سوی کاخ سودابه بنهاد روی

ز پرده به گیسوش بیرون کشید
ز تخت بزرگیش درخون کشید

دنباله دارد

۱ - یکایک بمعنی سرتاسر ۲ - خواستار، واسطه، شفیع، پایمرد.